

Heute hilft Noah seiner Mama in der Tierarztpraxis. Gerade gibt er den Wüstenrennmäusen frisches Wasser, Körnerfutter und eine Karotte. „Zorro will auch! Zorro will auch!“, schreit da plötzlich wer. „Krass“, staunt Halil. „Euer Papagei kann ja echt sprechen!“ Halils Schildkröte Susi versteckt sich schnell in ihrem Panzer. „Du meinst wohl schreien“, lacht Noah.

امروز نوح در مطب دامپزشکی به مادرش کمک می‌کند. او الان دارد به موش‌ها آب تازه، دانه‌های خوراکی و هویج می‌دهد. ناگهان کسی فریاد می‌زند: «زورو هم می‌خواد! زورو هم می‌خواد!» حلیل با تعجب می‌گوید: «عجب! طوطی شما واقعاً می‌تونه حرف بزنه!» سوزی، لاکپشت حلیل خودش را سریع در لاکش پنهان می‌کند. نوح می‌خندد و می‌گوید: «منظورت اینه که خوب فریاد می‌زنه!»



die Tierärztin  
خانم دامپزشک



der Papagei  
طوطی



die Schildkröte  
لاکپشت



die Wüstenrennmaus  
موش



der Käfig  
قفص



das Körnerfutter  
دانه‌های خوراکی



die Karotte  
هویج



der Panzer  
لاک